

صلح امام حسن (ع)

پرشکوه ترین نرماش قهرمانانه تاریخ

نویسنده : شیخ راضی آل یاسین

مترجم : سید علی حسینی خامنه ای

<http://binesh-sabz.blogfa.com>

اقشار مختلف مردم کوفه (مرکز خلافت امام) در ابتدای خلافت امام حسن (ع)

باند اموی؛ شیخ مفید در کتاب ارشاد در معرفی این عده می‌نویسد: "این‌ها در خفا، مراتب فرمانبری و همراهی خود را به معاویه نوشتند و او را به حرکت به سوی کوفه تحریک و تشویق نمودند و ضمانت کردند که هر گاه سپاه او به اردوگاه حسن بن علی نزدیک شود، حسن را دست بسته تسلیم او کنند یا ناگهان او را بکشند." و معاویه در ازای آن وعده‌هایی مثل چند صد هزار درهم و فرماندهی یکی از لشکرهای شام و ازدواج با یکی از دختران خود را به آن‌ها می‌داد. در تمام این مدت، این گروه پیشروان هر ناخشنودی و کمک کاران هر بلوا و انگشتان خیانت‌کار دشمن در قلمرو حکومت امام بودند.

خوارج؛ شرط ایشان برای بیعت با امام "جنگ با معاویه" بود! حتی وقتی امام نپذیرفت و اطاعت ایشان را در هر دو صورت جنگ یا صلح خواست، نزد امام حسین رفته و پیشنهاد خود را با ایشان مطرح کردند! که چون امام حسین هم بیعت ایشان را قبول نکرد به ناچار از شرط خود گذشته و با امام حسن (ع) بیعت کردند. این‌ها برای تشویق مردم به اخلاص‌گری و آشوب از مخوف‌ترین روش‌ها استفاده می‌کردند و سرّ اصلی تجدید حیات آنان پس از شکست سنگین نهران، همین موضوع بود. از نزدیکان معاویه، در توصیف آنان نقل شده: "سخن ایشان در دل گیرنده‌تر است از آتش در نی!" و "یا اگر دو روز در شهری بمانند هر کس را که با آنان معاشرت کند فاسد می‌سازند." خارجی سخن باطل می‌گفت و آن را حق می‌پنداشت. کار زشت می‌کرد و آن را خوب می‌دانست و به خدا اتکا داشت اما هیچ‌گونه ارتباطی از راه‌های مشروع با خدا نداشت و برای خود، به دلخواه، دستورات اخلاقی وضع می‌کرد. هر چند که با توجه به دشمنی‌شان با هر دو طرف جنگ، شکست هر یک از طرفین (امام یا معاویه) به نفع ایشان محسوب می‌شد! اما مهم‌تر از هر چیز، برای این جماعت، خود فضای جنگ بود؛ یعنی مناسب‌ترین بستر برای ایجاد فرصتهای ناب "ترور" امام و اصحابش و آشوبگری در سپاه کوفه که رایج‌ترین ابزار این عده بود.

شکاگان؛ این‌ها تحت تاثیر تبلیغات خوارج قرار می‌گرفتند بدون این که جزء آنان باشند و پیوسته در حالت تردید و دودلی به سر می‌بردند. جمعی از ساکنان کوفه بودند که خود به خود نه قصد نیکی داشتند و نه توانایی بدی؛ و وجود آنان آلت بی‌اراده‌ای در دست فتنه جویان بود.

گروه الحمرا 20؛ هزار مرد مسلح کوفی. کوفه شهری بود، هم به حدّ کافی نزدیک به مرکز حکومت اسلامی و هم، در آن اطراف، دارای شرایط مطلوب کشاورزی و ... بنابراین پس از فتح این شهر توسط سپاه مسلمانان، به سرعت توسعه یافت و از جمله، از اقصای نقاط بلاد اسلامی، "برده"هایی برای فروش به کوفه منتقل شدند. این

برده‌ها که از نژادهای مختلفی بودند، پس از آزادی، گروهی تشکیل دادند به اسم الحمر. این گروه خود را با کوفه بیگانه می‌دانست و همواره آماده‌ی شورش و اعتراض بود. غنیمت طلبانی که اگر از دشمن نتوانند، از دوست می‌برند!

شیعیان : این عده که همواره در شرایط مختلف اخلاص و صمیمیت خود را با اهل بیت ثابت کرده بودند، بی‌گمان در آن روز اگر از دسیسه‌های سایر همشهریان خود مصون می‌ماندند، برای مقابله با خطرهایی که از جانب شام به کوفه سرازیر بود، عده‌ای کافی و شایسته می‌بودند.

پیش‌بینی "پیروزی کوفه" و گزینش سپاه

جنگ امام حسن(ع) با معاویه در ابتدای خلافت ایشان و در واقع بلافاصله پس از دوران خلافت امام علی(ع) بود که دورانی پُر جنگ _ لااقل برای اهل کوفه _ بوده و در نتیجه فضای کوفه کماکان در التهاب، و آماده برای جنگ (به ویژه جنگ با معاویه) بود. ضمن در نظر داشتن این نکته که امام علی هم در اواخر حیات خود در تدارک سپاهی 40 هزار نفره برای مقابله با معاویه بودند. پس قریب‌الوقوع بودن جنگی مابین کوفه و شام از همان زمان (اواخر خلافت امام علی) برای مردم واضح بود. و نیز در نظر داریم ظواهر حاکی از حُسن ظن و اعتماد مردم کوفه به امام حسن(ع) (با توجه به شناخت مردم از فضایل ایشان و نرم‌خویی امام که در قیاس با سختگیری‌های امام علی(ع) برای کوفه مطلوب به نظر می‌رسید). تا آن‌جا که پس از این‌که ایشان بیعت مردم را پذیرفتند، به مدت یک هفته در گوشه و کنار کوفه جشن‌هایی، خودجوش، به این مناسبت برپا بود! در این شرایط (و پس از حرکت سپاه شام به سمت کوفه و صدور فرمان امام حسن(ع) برای جهاد) شیعیان امام حسن(ع) نیز به تبلیغات گسترده و قوی مبنی بر ارزش‌های جهاد، و ترغیب هرچه بیشتر مردم به پیوستن به جنگ پرداختند.

طبیعتاً از رِصد کلی این فضا اولاً وقوع جنگ میان کوفه و شام و ثانیاً "پیروزی کوفه" به سادگی قابل پیش‌بینی بود. در این مسئله) امکان "پیروزی کوفه" نکته‌ی قابل توجهی نهفته است: 20 سال پس از این ماجرا (سال 61) آنچه که برای همگان مسلم است "شکست نظامی امام حسین(ع)" است!... اما اینجا همین پیروزی احتمالی بود که جنگ را برای غنیمت جویان هم جذاب می‌کرد.

این اقشار مختلف با انگیزه‌های متنوع به لشکر امام پیوستند! شاید اگر امکان نوعی "گزینش" برای امام حسن(ع) وجود می‌داشت می‌توانستند از آنچه رخ داد، اجتناب کنند. یعنی معضل اصلی، "حضور عناصری که

نباید" در سپاه امام بود و نه "عدم حضور عناصری که باید". این عدم یکپارچگی و به ویژه کمرنگ بودن انگیزه‌های الهی در سپاهیان امام، مانع شکل‌گیری یک "جهاد مقدس اسلامی"، از جنس "بدر" یا "جمل" یا نهروان" ... یا لااقل "کربلا"، بود. حماسه‌ای از تعداد اندک با ایمانهای بزرگ. در واقع بهترین ابزار گزینش که در سال 61 در اختیار امام حسین(ع) بود و در سال 41 نبود همان "شکست قطعی نظامی" امام بود!

خود امام حسن(ع) از این سپاه توصیف گویایی دارند:

"به راه صفین که می‌رفتید، دیتان پیشاپیش دنیاتان بود، ولی اکنون دنیاتان پیشاپیش دیتان قرار دارد! شما اکنون در میانه‌ی دو گُشته قرار گرفته‌اید: کشته‌ای در صفین که بر او می‌گریید و کشته‌ای در نهروان که انتقام او را از ما می‌طلبید! "بازماندگان"، عهدفروگذار و نامردمند و "گریه‌کنندگان" شورشگر و عاصی".

اما امکان این تصفیه نیست! چون در اسلام، داوطلب جهاد را مادام که "ادعای اسلام" دارد و "قادر به حمل سلاح" هست؛ نمی‌توان از سپاه طرد کرد و میان طبقات مختلف امتیازاتی قائل شد. اگر امام حسن(ع) می‌خواست دست به تصفیه‌ای بزند، شورش را در سپاه خود، و بسی خونین‌تر، به راه می‌انداخت!

عبیدالله بن عباس (فرماندهی اول سپاه امام(ع)، که به معاویه پیوست!)

او اولین کسی بود که با امام حسن(ع) بیعت کرد و مردم را به این بیعت فراخواند. دو فرزند خردسالش به دست لشکر فرستاده‌ی معاویه (بسر بن اراطه) در یمن کشته شده بودند (لشکر بسر پس از فرار کارگزاران امام علی(ع) در مکه و مدینه، در این شهرها کشتار فجیعی از مردم به راه انداخته بود). و عبیدالله بن عباس که از طرف امام علی(ع) فرماندار یمن بود از مقابل این لشکر گریخته بود و...

او در این زمان 39 سال داشت، یعنی یک فرماندهی نسبتاً جوان محسوب می‌شد، و مصرّ بر عداوت با معاویه و لزوم جنگ با او بود، هاشمی بود و امین امام به لحاظ پایداری در شرایط سخت جنگ. اما از قرار معلوم فردی تندخو بود و علاقه‌مند به "اول بودن" و مغرور. در نامه‌ای که امام مبتنی بر فرماندهی او به وی داده در چند جمله‌ی پشت سر هم کراراً تأکید بر این شده است که: "با قیس بن سعد و سعید بن قیس مشورت کن"، "با لشکرت فروتنی کن، با آنها همنشین باش" و بسیار در تمجید و ذکر فضایل این لشکر (لشکری که به عبیدالله سپرده شده) در این نامه سخن رفته است، که همگی نشان از توجه امام به خصلت‌های ذاتی این فرمانده دارد و سعی ایشان بر پیشگیری از آسیب‌های احتمالی.

پس از اندک مدتی از فراخوان امام برای جهاد؛ 12 هزار نفر از کوفه و سایر بلاد لیبیک گفتند که آمده است: هیچ شیعه‌ای نبود که از هر کجای سرزمینهای اسلامی به امام نپیوندد (یعنی بهترین سرمایه‌های انسانی شیعه جزء این 12 هزار نفر بودند!) این 12 هزار نفر همان روز دعوت امام به جهاد، اعلام آمادگی کردند و امام برای پرهیز از اتلاف زمان، آنها را به فرماندهی عبیدالله (و قیس بن سعد و سعید بن قیس به عنوان جانشینان احتمالی او) به مقابله با سپاه معاویه که به سمت کوفه می‌آمد فرستاده بود تا خود باز هم به گردآوری سپاه بپردازد (چون همان‌طور که گفتیم تعداد نیروهای مسلح کوفه 40 هزار نفر تخمین زده می‌شد و نه 12 هزار نفر!) و این 12 هزار نفر "سپاه مقدمه" نام گرفتند.

اغلب این 12 هزار نفر، بازماندگان لشکر کوفه در زمان امام علی (ع) بودند و قیس بن سعد فرمانده این لشکر بود. بدیهی است که این سابقه در ایجاد روابط شخصی میان فرمانده و سربازان دارای تأثیری بسزاست و اینچنین فرمانده‌ای هرگاه بخواهد می‌تواند از این نفوذ و آزادی فکر و اراده‌ی خود استفاده کند و چشم به راه دستور از مرکز فرماندهی نماند. این موضوعی بود که احتیاط و پرهیز از آن یکی از مهم‌ترین موضوعات در آن موقعیت بود. که امام با لحاظ کردن آن در انتخاب فرمانده، از برگزیدن قیس چشم پوشید اما عبیدالله را به مشورت با او و استفاده از تجارب او ملزم کرد.

اما تلاش‌های امام تنها توانست 4 هزار نفر را از کوفه جمع کند! عبیدالله پس از اطلاع از این که تبلیغات جهاد در کوفه، شهری که وقتی عبیدالله با لشکرش آن را ترک می‌کردند، یکپارچه شور جهاد بود، بی‌نتیجه مانده است، بیم آن می‌برد که خبر این تبلیغات خنثی و شکست خورده‌ی کوفه به لشکرش برسد و "بی‌انگیزگی برای جهاد" را منتقل کند، که البته چنین هم شد! و از طرفی هم از سمت سپاه شام به طرق مختلف شایعه‌ی تمایل امام به صلح در سپاه او می‌پیچید! تفاوت عدد دو سپاه (عبیدالله: 12 هزار نفر - معاویه: 60 هزار نفر!) برای او چندان رعب آور نبود، او بیشتر به مزایای معنوی‌ای که دو سپاه از آن برخوردار بودند می‌اندیشید و تنها ذخیره‌ی او برای لحظه‌ی دیدار دشمن، به عنوان فرمانده، روحیه‌ی سپاهش بود.

در هنگام مقایسه، ناهماهنگی واحدها و نفرات سپاهش برای او آشکار شد. او میدان جنگی در پیش داشت که در آن هیچ چیز به جز جمع انبوهی از مردم با اخلاص و جنگاوران سرسخت، به کار نمی‌آمد. در این صورت لشکری که جهاد را جز وسیله‌ای برای رسیدن به غنایم جنگی نمی‌شناسد چه ارزشی می‌توانست داشته باشد؟! و در مقایسه با "انبوه چشم بسته و گوش به فرمان" شام، نگران شکستی بود که پرونده‌ی نظامی او را خدشه‌دار می‌کند و این فرماندهی، موقعیت نظامی او را به آخرین درجه‌ی انحطاط، تنزل خواهد داد. یادآوری آبروی بر

خاک ریخته‌اش و حرف‌هایی که درباره‌ی او خواهند زد، پشیمانی از قبول این ماموریت را بر وجود او مستولی می‌کرد. از طرفی می‌دانست که کناره گرفتن از هر وظیفه و مسئولیتی طبق مقررات اسلام تنها در صورتی جایز و ممکن است که به ناتوانی از آن کار صریحا اعتراف شود. ولی آیا او کسی بود که شخصیت خود را در هم کوبیده و خویشتن را در معرض تمسخر و ریشخند مردم قرار دهد؟ این بود که به معاویه پیوست. از 12 هزار نفر مقدمه هم، پس از عبیدالله، 8 هزار نفر به معاویه پیوستند!

گزینه‌ی جایگزین امام

پس از اینکه معاویه پیام صلح را، به همراه نامه‌هایی از لشکر امام حسن (ع) مبتنی بر حمایت از معاویه (که چون لشکر مقدمه بین آنها و معاویه حایل بود، امکان فرار به سمت معاویه را نداشتند!) برای امام فرستاد، امام مردم را جمع کردند و خطاب کردند: "آگاه باشید! معاویه ما را به کاری فرا خوانده است که در آن نه سربلندی هست و نه انصاف، اگر داوطلب مرگید سخن او را به خودش برگردانیم و با زبانه‌ی شمشیر، او را به محاکمه‌ی خدایی بکشیم و اگر خواستار زندگی می‌باشید، پیشنهاد او را بپذیریم و خشنودی شما را جلب کنیم؟" و پس از این خطابه همه یک صدا فریاد زدند: "مهلت، مهلت، صلح را بپذیر!"

پس از پذیرش صلح، افراد لشکر شورش کردند و خیمه‌ی امام را غارت کردند و ایشان را که برای تصمیم‌گیری به سوی والی مدائن می‌رفتند ترور کردند...!

اگر وقایع دیگر (چون تکفیر امام) را هم نبینیم، کنار هم گذاشتن همین دو مطلب قطعی، آن مسئله را روشن می‌کند که چه در صورت ادامه‌ی جنگ و چه در صورت پذیرش صلح، بخشی از سپاه امام مخالف و ناراضی و آماده‌ی شورش بودند! کشته شدن امام به دست لشکر خود، نه "شهادت"، که چیزی شبیه به "قتل عثمان" می‌بود. یعنی مرگ حاکمی که به زیردستان خود ظلم کرده و مورد غضب آنها واقع شده. همین!

یک امکان دیگر هم که به ذهن می‌رسد: "کوفه پس از فرار آن 8 هزار نفر سپاه مقدمه، 4 هزار نفر متقاضی جهاد داشت! امام می‌توانست آنها را به جهاد بفرستد... " این هم با توجه به تعداد و روحیه‌ی سپاه به شکستی محتوم می‌انجامید و هم این 4 هزار نفر (که مشتمل هم بود بر بهترین‌های شیعه که پشتوانه حفظ اسلام راستین بودند) و هم امام از دست می‌رفتند و نیز موضع امام از "رقیبی که شرایط تعیین کننده‌ای برای صلح وضع می‌کند" به "دشمنی شکست‌خورده" تغییر می‌کرد و این همه یعنی رها کردن اسلام بی‌هیچ محافظی در اختیار معاویه، که به تصریح تاریخ در همه‌ی فعالیت‌هایش هدفی جز تحریف اسلام نداشت.

سیمای صلح (طرح استراتژی جدید شیعه)

...این طرح چهره‌ی معاویه و خلفای بعدی را، نزد اذهان عمومی و تاریخ، از یک خلیفه‌ی مقدس که اندیشه و عمل "اسلامی" را باید از قول و عمل او اخذ کرد، به چهره‌ی سلطانی تبدیل کرد که برای بقای خود به سرکوب و کشتار و هر حربی "غیر اسلامی" ای دست می‌آویزد.

اما آیا این هدف با وسیله‌های دیگری مانند خطابه و مناظره و یا افشای پرونده‌ی معاویه تامین نمی‌شد؟ باید گفت که با این قوت اثر، خیر! جالب است بدانیم که جمله‌ی "خلافت 30 سال است و پس از آن سلطنتی گزنده است." (در روایات اهل سنت به نقل از حضرت رسول (ص)) را هنوز خیلی‌ها به خاطر دارند و پس از صلح و واگذاری حکومت به معاویه، بارها و بارها ذکر این جمله توسط اطرافیان خود او در تاریخ ثبت شده! همینطور امام علی(ع) در زمان خلافت خود به کرات به افشای معاویه پرداخته و از آینده‌ی شومی که با زمامداری او در انتظار کوفه است سخن گفته‌اند. مشخصاً مردم کوفه از فساد معاویه و عواقب اعتماد به او "بی‌خبر" نیستند؛ اما با وجود همین "اطلاع" آن همه نامه به معاویه نوشته و حمایت خود را از او اعلام می‌کنند! باید وسیله‌ای نافذتر از "سخن" جست. امام باید امروز به نحوی عمل کنند که "چینش حوادث آینده" آنچه را که امام می‌داند به مردم و تاریخ نشان دهد.

قرارداد صلح

جمعی از مورخان روایت کرده‌اند: "معاویه ورقه‌ی سفیدی که پای آن را مهر کرده بود نزد حسن فرستاد و بدو نوشت: اختیار با توست، در این ورقه هر شرطی خواهی بنویس." و سپس روایت را ناتمام گذارده توضیح نداده‌اند که امام در آن ورقه چه نوشت! و از گردآوری فرازهای مختلف این عهدنامه از منابع و مآخذ پراکنده، شرایط زیر را که به نحوی مورد اشتراک و توافق همه‌ی منابع است؛ ذکر می‌کنیم:

1. حکومت به معاویه واگذار می‌شود، به این شرط که به کتاب خدا و سنت پیامبر و سیره‌ی خلفای شایسته عمل کند.
2. پس از معاویه، حکومت متعلق به حسن است و اگر برای او حادثه‌ای پیش آمد، متعلق به حسین. و معاویه حق ندارد برای خود جانشین تعیین کند.
3. معاویه باید ناسزاگویی به امیرالمومنین و لعنت بر او را در نمازها ترک کند. و علی را جز به نیکی یاد ننماید.

4. مردم در هر گوشه از زمین‌های خدا - شام یا عراق یا یمن یا حجاز - باید در امن و امان باشند و سیاه پوست و سرخ پوست از امنیت برخوردار باشند و معاویه باید لغزش‌های آنان را نادیده بگیرد و هیچ‌کس را بر خطاهای گذشته‌اش مواخذه نکند و مردم عراق را به کینه‌های گذشته نگیرد. اصحاب علی در هر نقطه‌ای هستند در امن و امان باشند و کسی از شیعیان علی مورد آزار واقع نشود و یاران علی بر جان و مال و ناموس و فرزندان‌شان بیمناک نباشند و کسی ایشان را تعقیب نکند و صدمه‌ای بر آنان وارد نسازد و حق هر حق‌داری بدو برسد و هر آن چه در دست اصحاب علی است از آنان بازگرفته نشود".

و معاویه در پایان قرارداد نوشت: "به عهد و میثاق خدایی و به هر آنچه خداوند مردم را بر وفای بدان مجبور ساخته، بر ذمه‌ی معاویه بن ابی‌سفیان است که به موارد این قرارداد عمل کند".

وفای به شروط قرارداد

در واقع طولی نکشید که معاویه، خود، اولین گام را به سمت تحقق اهداف امام برداشت! و خود و اتباعش را محکوم و مفتضح کرد. آن روزی که - بلافاصله پس از انعقاد قرارداد - مست از پیروزی در میان دو سپاه به خطبه برخاست: "ای اهل عراق! به خدا سوگند که من به خاطر نماز و روزه و زکات و حج با شما نجنگیدم؛ جنگ من با شما فقط برای حکومت بود و خدا مرا به مقصودم رسانید با آنکه شما نمی‌خواستید. اینک بدانید، تمامی امتیازاتی که به حسن بن علی داده‌ام از هم اکنون زیر پای من است!"

و بد عهدی‌های معاویه یکی پس از دیگری حوادث را به شکلی که امام پیش‌بینی کرده بود، رقم زده و پایه‌های حکومت خود او را هر چه سست‌تر کرد.

برخی از نتایج این روند:

تعداد زیادی از شخصیت‌های "بارز" مملکت اسلامی را در آغاز حکومت معاویه با او به دشمنی برانگیخت، برخی از آنها آشکارا او را لعن کردند ("سمره" از دوستان معاویه)؛ برخی دیگر او را پلید و ناپاک خواندند ("مغیره" از نزدیکان معاویه)؛ گروهی رویاروی با وی درافتادند (عایشه)؛ بعضی با او قطع رابطه کردند ("مالک بن هبیره سکونی")؛ بزرگمردی کارهای او چندان ناپسندش آمد که از اندوه آنها جان سپرد ("ربیع بن زیاد حارثی")؛ بزرگ دیگری درباره‌ی او گفت: به خدا شخص غداری بود (ابو اسحاق سبعی). و بالاخره، شخصیتی چنین قضاوت کرد که در معاویه چهار خصلت بود که فقط یکی از آنها برای هلاکت و بدبختی او کفایت می‌کرد... (حسن بن بصری). و از اینگونه ابراز مخالفت با او از مردان و زنان زیادی سر زد که اکنون در صد شمارش آنان یا ذکر سخنانشان نیستیم.

گروه‌هایی که در بندهای قرارداد صلح از آنها نام برده شده بود و معاویه حقی (یا امنیتی یا ...) برای آنها به عهده گرفته بود، با این بدعهدی آشکار او یعنی اینکه به تعهد خود مبنی بر دادن امنیت جانی به آنها پایبند نیست، در جبهه‌ی مخالفین معاویه قرار گرفتند و او را دشمن خونخوار خود دیدند.

جنايات خونين و آشكار معاويه، قتل‌های صحابه‌ی پیامبر و تابعین، چون حُجر بن عُدی، که به فراوانی نماز و عبادت و جنگاوری و سابقه‌ی قهرمانی در فتوحات بزرگ اسلام شهره بوده و رئیس یکی از قبایل بزرگ عرب بود، تنها به جرم مخالفت با ناسزا گفتن به علی! که بازتاب گسترده‌ای داشت تا آنجا که کارگزار معاویه در خراسان در پی اعتراضی به قتل حجر، از این اندوه جان سپرد! عایشه معاویه را ملامت کرد و اغلب صاحب نظران آن روز قتل حجر را آغاز خواری عرب و مایه‌ی نگون‌بختی معاویه دانستند. و یا رشید هجری، از دانشمندان بنام و شاگرد و مصاحب علی را در برابر دخترش به فجاعت کشت. از جنایات او همین بس که در تاریخ اسلام نخستین سر بریده‌ای که در شهرها گردانده شد و نخستین انسانی که زنده به گور شد و نخستین زنی که به زندان افکنده شد و نخستین شهیدانی که دست و پا بسته و بی دفاع کشته شدند به فرمان او بود.

و بالاخره مسئله‌ی نامزد کردن یزید برای جانشینی و خلافت، که عموم مسلمانان را علیه خود به دشمنی برخیزاند!

امام حسن (ع) روحیات حریف و تمایلات و انگیزه‌های اجتماع و عوامل زمان را به دقت مورد مطالعه و بررسی قرار می‌دهد و آنگاه از روی بصیرت و روشن بینی، نقشه‌اش را طرح می‌کند و نتیجه‌ی آن را پیش‌بینی کرده و با خط مشی مدبرانه‌اش آینده‌ی ملتی را تضمین می‌کند و با نتایج حتمی آن قبر دشمن را می‌کند؛ گردبادهای حوادث را ماهرانه رد می‌کند و در چهره‌ی پیامبر صلح با "موفقیت تضمین شده"، در حالی که به خاطر اصلاح‌طلبی‌اش سربلند و افراخته‌گردن است، از میان کولاکِ حوادث بیرون می‌آید و آنگاه می‌میرد در حالی که راضی نیست به خاطر او قطره‌ی خونی ریخته شود.